

انقیاد و قدرت بدن زنانه در رمان سرگذشت ندیمه نوشته مارگارت اتوود

سمیرا حقّی (کارشناس ارشد زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

s.haghi22@gmail.com

محمود رضا قربان صباغ (استادیار زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسئول)

mrg.sabbagh@um.ac.ir

زهره تائبی نقندری (استادیار زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

taebi@um.ac.ir

DOI: 10.22067/hs.v5i1i3.68951

چکیده

رمان سرگذشت ندیمه به قلم مارگارت اتوود مفهوم متفاوتی از زنانگی را در ساختار جامعه‌ای ضد اتوپیایی و بی‌رحم به نام جلید ارائه می‌دهد. در این حکومت استبدادی زنان براساس قدرت جفت‌گیری و توانایی تولیدمثل ارزش‌گذاری می‌شوند و هر نوع کنترل و سرکوب به بهانه اصلاحات مذهبی و اجتماعی مشروع به‌شمار می‌آید. استثمار، شیء‌شدگی، بیگانگی و استفاده ابزاری از بدن ندیمه را در سراسر این روایت می‌توان دید. در این راستا نگاه منفی و ابزاری نسبت به بدن زنانه در بافت اجتماعی توجیه می‌شود. اتوود در این رمان نشان می‌دهد چگونه بدن زنان می‌تواند توسط ایدئولوژی مردسالارانه و با هدف اصلاحات مذهبی و اجتماعی مورد استثمار قرار گیرد. پژوهش حاضر با مطرح کردن دیدگاه‌های اجتماعی، مذهبی و سیاسی به تعریف هویت زنانه و ارزیابی زنان براساس ایدئولوژی حاکم می‌پردازد. بخش پایانی به موضوع نمود قدرتمند بدن زنانه به‌مثابه ابزاری ایدئولوژیک در رویارویی با قدرت حاکم بر سرنوشت جامعه اختصاص داده شده و تقابل آن را با نظام سرکوب‌گر نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: سرگذشت ندیمه، بدن، بافت اجتماعی، روابط قدرت، ضداتوپیا

۱. مقدمه

رمان سرگذشت ندیمه^۱ جامعه ضداتوپایی جلید^۲ را به تصویر می‌کشد که جایگزین ایالات متحده آمریکا شده است. در این حکومت خودمختار مسیحی، به علت کاهش زاد و ولد، از زنان به‌عنوان ابزار جنسی در جهت ادامه نسل فرماندهان و زنان عقیم‌شان استفاده می‌شود. در چنین جامعه‌ای فرماندهان حاکم، سرنوشت ساکنان این سرزمین را تعیین کرده، بدن زنان را تقویت می‌کنند و آنان را مطابق اهداف خود پرورش می‌دهند. ندیمه‌ها برده‌های جنسی هستند که در چهاردیواری پایگاه‌های پرورش زن برای تولیدمثل تحت نظارت مداوم قرار می‌گیرند. تنها دلیل زنده ماندن آنها، ادامه نسل فرماندهان این سیستم حکومتی است. نقش باروری آن‌چنان هویت‌شان را تحت تأثیر قرار داده است که فقدان آن زنانگی‌شان را زیر سؤال می‌برد. زندگی این زنان بر اطاعت، سانسور، وحشت و فساد بنا شده است. وقایع داستان از زبان شخصیت اصلی، آفرد^۳ که یکی از ندیمه‌هاست، روایت می‌شود. آفرد با ثبت خاطرات گذشته و وضعیت کنونی‌اش سعی در رهایی از محدودیت‌های این نوع زندگی دارد. مارگارت آتوود^۴ با نشان دادن جامعه مردسالار که در آن زنان آزادی، هویت و حقوق انسانی خود را از دست داده‌اند، موضعی سیاسی گرفته و به نقد جامعه خودکامه جلید که هر نوع سرکوب را با هدف اصلاح اجتماعی توجیه می‌کند، می‌پردازد.

رمان سرگذشت ندیمه در سال ۱۹۸۵ نوشته شده است؛ دورانی که مناقشات اصلاح حقوق برابر^۵ میان زن و مرد جریان داشت. فضای آزادی‌خواهانه و انقلاب‌های اجتماعی دهه ۱۹۶۰ با محدودیت و محافظه‌کاری‌های بین‌المللی مغایر بود. حزب اکثریت اخلاقی^۶ سازمانی بود که در دهه ۱۹۸۰ و در حمایت از برنامه کار

1. *The Handmaid's Tale*

2. Gilead

3a Offred

4. Margaret Atwood

5. Equal Rights Amendments

6. The Moral Majority

بنیادگرایی مذهبی^۱ تشکیل شد. اهداف این سازمان اولین بار توسط جری فالول^۲ (۱۹۸۰) مطرح شد که مخالف حقوق برابر و حق سقط جنین بود و آن را تهدیدی علیه ارزش‌های خانوادگی تلقی می‌کرد. این سازمان که براساس اعتقادات مسیحیت شکل گرفته بود، بر آموزش تعالیم مذهبی در مدارس و دیگر نهادهای تربیتی جامعه تأکید داشت.

سرگذشت ندیمه روایتی از ضد اتوپیا^۳ است که در آن مردم براساس جنسیت و طبقه اجتماعی شناخته می‌شوند. این رمان نقدی است بر خداباوری مسیحیت که در آن بدن زنانه به نام دین و با هدف اصلاحات اجتماعی استثمار می‌شود. این رمان جامعه استبدادی جلید را به تصویر می‌کشد که در آن افراطیون مذهبی حکومت می‌کنند و حاکمان با تکیه بر نگاه سنتی بر وظایف جنسیتی زنان تأکید می‌کنند و به سرکوب آنان می‌پردازند و مخالف نظریات آزادی‌خواهانه فمینیست‌ها هستند. در این جامعه کاهش میزان مولید، ناباروری و هراس از اثرات مخرب انرژی هسته‌ای تصویری دگرگون از جهان ارائه می‌کند که در آن حاکمان قدرت به دنبال تشکیل مدینه‌ای فاضله^۴ هستند که در واقع آینده‌ای بس وحشتناک‌تر برای زنان به دنبال دارد. تحقیق پیش رو با تأکید بر بدن زن از جنبه‌های مختلف زیست‌شناختی و اجتماعی، چگونگی برداشت و استثمار آن را توسط دستگاه‌های مختلف قدرت مورد بررسی قرار می‌دهد. مطالعات پیرامون نمود زن به عنوان جنس دوم^۵ و نیز تبعیت جنسی چهارچوب، اصلی این تحقیق را تشکیل می‌دهند. نمودهای مردسالارانه در انجیل برای تحلیل نمودهای دینی بدن در این رمان به کار گرفته شده است.

در رمان سرگذشت ندیمه، نمودهای تعدی به بدن زنان از دو جهت قابل بررسی است: نمودهای زیست‌شناختی و نمودهای اجتماعی. نمود زیست‌شناختی که در

1. Religious Fundamentalist Agenda
2. Jarry Falwell
3. Dystopia
4. Utopia
5. *Second sex*

بخش نخست جستار پیش‌رو بدان خواهیم پرداخت، دیدگاهی جبرگرایانه^۱ به بدن زن دارد و آن را صرفاً ابزاری برای باروری تلقی می‌کند. دیدگاه اجتماعی به بدن در این مطالعه آموزه‌های مذهبی و نیز دیدگاه‌های اقتدارگرایانه در نظام مردسالارانه را مطرح نظر قرار می‌دهد. دیدگاه زیست‌شناختی بدن زن را صرفاً وسیله‌ای برای تولیدمثل تعریف می‌کند و از منظر دیدگاه اجتماعی در این رمان بدن زنان با سوء استفاده از آموزه‌های مذهبی و تحت سلطه اقتدار مردسالارانه سرکوب می‌شود.

۲. نمودهای زیست‌شناختی بدن

دیدگاه‌های مطلق زیست‌شناختی بر این پایه استوار هستند که ویژگی‌های متفاوت زیست‌شناختی زنان مانند توانایی تولیدمثل، وظایف اجتماعی متفاوتی را بر آنان تحمیل می‌کند (بووار، ۲۰۱۰، ص. ۱۰۵). در این صورت، جنسیت مشخصه‌ای است که با طبیعت تعریف می‌شود و براساس تفاوت جنسیتی و برتری مردانه توجیه می‌شود. بووار مخالفت این دیدگاه است. به باور او بدن زن برای تعریف او و اکتساب هویت فردی کافی نیست. زیست‌شناسی به‌تنهایی قادر به پاسخ‌گویی تمامی دلایل برای دگر انگاشتن^۲ زنان نمی‌باشد. بدن زن باید به‌عنوان حقیقتی در تاریخ و جامعه‌ای که در آن تفسیر می‌شود مورد بررسی قرار گیرد. بووار معتقد است که زنان به‌طور طبیعی بارور نیستند بلکه آن‌ها در صورتی که شرایط حاکم چاره‌ای جز مادربودن برایشان نگذاشته باشد تولیدمثل می‌کنند؛ به‌طور مثال در شرایطی که ازدواج بر آنان تحمیل و سقط جنین از نظر قانونی منع شده است (ص. ۵۸).

دیدگاه‌های زیست‌شناختی بدن زن با نمودهای اجتماعی آن شناخته می‌شود؛ به‌عبارت‌دیگر تعریف زنان براساس توانایی آنان برای تولیدمثل نمایانگر نوعی قدرت مردسالارانه است. ترنر (۲۰۰۸) معتقد است سرکوب اجتماعی و جنسیتی زنان از دو منظر طبیعت^۳ و فرهنگ^۴ قابل توضیح است. از آنجایی که زنان دارای توانایی باروری

1. Deterministic biological view
2. Otherness
3. Nature
4. Culture

هستند با طبیعت شناخته می‌شوند، از این جهت جایگاهی نازل‌تری نسبت به مردان که با فرهنگ شناخته می‌شوند، دارند. شناسایی زنان در دسته‌بندی طبیعی و تعریف مردان در دسته‌بندی اجتماعی، خود یک نوع تقسیم‌بندی فرهنگی است؛ به همین دلیل است که تمکین زنان نه تنها یک پدیده زیست‌شناختی بلکه یک نوع برداشت فرهنگی به‌شمار می‌آید. در متن رمان نمونه‌های متعددی دیده می‌شود که در آن به ندیمه‌ها گفته می‌شود آنچه در بدن‌شان مهم تلقی می‌شود توانایی‌شان برای تولیدمثل است، به همین دلیل زیبایی ظاهری اهمیتی ندارد و آنچه اساسی است اندام‌های تناسلی آنهاست. به‌عنوان مثال زمانی که مویرا^۱، یکی از ندیمه‌ها، قصد فرار دارد، شکنجه می‌شود. عمه لیدیا^۲، که در این حکومت دارای اقتدار برای فرمان‌دادن به ندیمه‌ها در انجام وظایفشان است، به دیگران متذکر می‌شود که هر نوع آسیب به اعضای بدن آنها حتی اگر دائمی باشد مشکل‌ساز نیست، چرا که حکومت فقط به اعضای مفید در تولیدمثل آنها اهمیت می‌دهد. آفرد در این‌باره می‌گوید: «اهمیتی نمی‌دادند که با پاها یا دست‌هایمان چه می‌کنند، حتی اگر برای همیشه علیل می‌شدند. عمه لیدیا می‌گفت، یادتون باشه واسه کاری که ما با شما داریم داشتن پا و دست ضروری نیست» (آتوود، ص. ۱۴۱).

ارزیابی ندیمه‌ها از بدن خود، براساس ارزش‌های نهادینه شده در جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند. آفرد به بدن خود می‌اندیشد و اشاره می‌کند که ندیمه‌ها «آوند» به‌شمار می‌آیند و داخل بدن آنها مهم است. آن‌چنان‌که در متن رمان روایت شده بیرون بدن «سخت و چروکیده است مثل پوسته بادام» (آتوود، ص. ۱۴۷-۱۴۸). آفرد بدن خود را ماشینی برای تولیدمثل می‌انگارد. او عمل تولیدمثل را وظیفه خود می‌داند بنابراین هر زمان که نتیجه معاینه باروری منفی است، نتیجه منفی نوعی «شکست» محسوب می‌شود. آفرد می‌گوید: «تنم را به دیده یک ابزار برای لذت یا وسیله‌ای برای نقل و انتقال یا ابزاری برای برآورده‌ساختن میل‌م نگاه می‌کنم. می‌توانستم

1. Moira
2. Aunt Lydia

از آن برای فرار، برای فشردن دکمه‌ها، برای ایجاد رخداد‌های تازه استفاده کنم. محدودیت‌هایی وجود داشت، اما تنم چالاک، تنها، سفت و با وجود هماهنگ بود» (آتوود، ص. ۱۱۴). این مثال‌ها نشان می‌دهند که چگونه اجزای تولیدمثل به‌عنوان تنها عنصر اساسی و تعیین‌کننده در زنده نگه‌داشتن ندیمه‌ها عمل می‌کنند. از بدن این زنان انتظار می‌رود که وسیله لذت مردان و تولیدمثل باشد و بدون این ابزار، آن‌ها هیچ هویتی ندارند.

۳. بررسی جایگاه زن از منظر اجتماعی (نمود اجتماعی بدن زنانه)

نمودهای اجتماعی بدن به‌دنبال فرضیه‌های زیست‌شناختی که قبلاً به آن اشاره شد قابل بررسی است. ارتباط تنگاتنگ زنان با طبیعت موجب شده است که مبنای ارزشیابی زن، بدن زنانه‌اش و معیار ارزش قائل‌شدن برای مردان، ذهن منطقی و عقلانیت آنان باشد.

باتلر (۱۹۹۰) معتقد است، در ایدئولوژی مسیحی و دکارتی^۱، بدن در تضاد با روح قرار دارد و نسبت به آن از جایگاه پستی برخوردار است. بدن به‌مثابه «عنصر بی‌کنش، بی‌انگ خلائق نامقدس، مقامی تنزل‌یافته، فریبنده، گناه‌کار و نمود استعاره‌ای جهنم و مادینه ابدی است» (ص. ۱۷۶). بدن موجودی خودآگاه و خودکار نیست بلکه واقعیتی گنگ و نیازمند هویتی غیرمادی و ماورایی برای کسب معنا و ارزش است. بنابراین بدن همواره در احاطه نیروهایی است که اقتدارش را ضعیف کرده و استثمارش می‌کنند.

مراسم باروری که هر ماه بین آفرد، فرمانده و همسرش سرنا جوی^۲ برگزار می‌گردد در واقع یک نوع وظیفه اجتماعی محسوب می‌شود. آفرد از این مراسم تحت عنوان عملی «ناشایست» و «شرم‌آور» یاد می‌کند. هنگام روایت داستان، آفرد خود را به نحوی توصیف می‌کند که گویی ابزار و شیئیست که تنها هدف و کاربردش تولیدمثل است. آفرد خود را مانند کسی که «روی میز اتاق عمل» و «روی صحنه

1. Christian and Cartesian ideology

2. Serena Joy

تئاتر» است توصیف می‌کند. او از پاهای پرمو و زیر بغل خود آگاه است اما این‌ها دیگر اهمیتی ندارد. عمل تولیدمثل به او احساس منجرکننده‌ای می‌دهد، او حس «زمنخت و نخراشیده‌ای» دارد (آتوود، ص. ۲۴۲) چون او به چنین شکلی از جفت‌گیری عادت نداشته است.

آفرد وضعیت کنونی خود را با گذشته مقایسه می‌کند. در جامعه کنونی جلید، عدم توجه زنان نسل قبل به وظیفه جفت‌گیری، دیدگاهی منفی تلقی می‌شود. عمه لیدیا به ندیمه‌ها یادآور می‌شود که آن‌ها از گذشته وحشتناک جان سالم به در برده‌اند و موقعیت کنونی‌شان در واقع حفاظت در برابر هر نوع خطری است که زنان گذشته را تهدید می‌کرده است. در جلسات دائمی ارشاد ندیمه‌ها، عمه لیدیا نموداری را از آمار تنزلی زاد و ولد در گذشته نشان می‌دهد و زنانی را که به آینده امیدوار نبودند و نیز خود را در معرض دید مردان گذاشته و تولیدمثل را عملی بیهوده می‌انگاشتند، «زنانی تنبل» و «پتیاره» می‌نامد (آتوود، ص. ۱۷۰). لیدیا توجیه این زنان را عیبی بزرگ می‌داند که در نتیجه آن باعث می‌شود هویت زنانه خود را از دست بدهند و به «زنان اجاق‌کور» تبدیل شوند.

نگاه منفی به بدن زن با ایدئولوژی‌های مذهبی، سیاسی و مردسالارانه که در قسمت‌های بعد به آن اشاره می‌شود ادامه می‌یابد. دیدگاه‌های مذهبی و مردسالارانه، زنان را غالباً با ویژگی‌های باروری‌شان معنا می‌کند و بر نمود زنان به‌عنوان جنسیتی بی‌کنش و کهنتر نسبت به مردان تأکید دارد. ایدئولوژی سیاسی سعی بر کنترل و دخالت در بدن زن به نام اصلاحات اجتماعی دارد. در رمان سرگذشت ندیمه این دیدگاه‌ها با هم در ارتباط هستند بنابراین به جهت ارائه تحلیل جامع‌تر، هر کدام با عنوان جداگانه‌ای مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۴. بررسی جایگاه زن از منظر مذهبی (در مسیحیت)

متون مذهبی بیانگر نمادهای مهمی در ارتباط با جنسیت هستند. کتاب مقدس، متن اصلی به‌کار گرفته شده در بافت رمان سرگذشت ندیمه است. آتوود آگاهانه از تلمیحات انجیلی مانند سرزمین جلید استفاده می‌کند و آن را با عنوان ضداتوپیا تغییر

شکل می‌دهد، بنابراین هر نوع توصیف رمان از این جامعه را می‌توان نگاه انتقادی نویسنده به دین تلقی کرد. قانون مصوب فراگیر دیکتاتوری در جلید به‌نام حکم الهی تحمیل شده و خود را در جامعه مشروع ساخته است. تلمیح‌های به کار رفته در رمان، مانند نقش باروری ندیمه‌ها، از کتاب پیدایش^۱ و مکاشفات^۲ گرفته شده است. اشارات متعدد متن رمان به کتاب مقدس نشانگر آن است که از ایدئولوژی مذهبی برای رسیدن به اهداف شر استفاده شده است. در این رمان، نقش تولیدمثل ندیمه‌ها یادآور این داستان کتاب مقدس است که در آن راحیل^۳ عقیم، خدمتکارش بلهه^۴ را در اختیار همسرش یعقوب^۵ قرار می‌دهد، راحیل چون دانست که نازاست، به خواهر خود حسد برد. او به یعقوب گفت: «به من فرزندی بده، اگر نه خواهم مرد».

یعقوب خشمگین شد و گفت: «مگر من خدا هستم که به تو فرزند بدهم؟ اوست که تو را نازا گردانیده است.»

راحیل به او گفت: «با کنیزم بلهه هم‌بستر شو و فرزندان او از آن من خواهد بود» (پیدایش، ۳۰، ص. ۱-۳).

همان‌طور که عبارت نقل شده نشان می‌دهد، ندیمه خدمت جنسی خود را به‌عنوان یک وظیفه انجام می‌دهد و در نتیجه ثمره آن باید به اربابش تحویل داده شود. این تلمیح انجیلی که در ابتدای مراسم بین آفرد، فرمانده و همسرش بدان اشاره می‌شود، نمایانگر استفاده ابزاری از وجود ندیمه جهت باروری است.

۴. ۱. اقتدار مردانه راهی برای اثبات هویت مرد

براساس نگاه مردسالارانه‌ای که در کتاب مقدس مطرح شده است، قانون تبعیت زن از مرد بی‌واسطه از جانب خداوند نازل شده است و طبق این نگرش در روابط اجتماعی، زنان نباید مستقیماً مورد خطاب قرار گیرند و اغلب ناشناخته باقی می‌مانند.

1. Genesis
2. Revelation
3. Rachel
4. Bilhah
5. Jacob

زنان همچون کودکان و بردگان وابسته به جامعه مردان هستند و از طریق وظایفی که برایشان در نظر گرفته شده و یا به واسطه رابطه مالکیت با مردان تعریف می‌شوند. روتر (۱۹۸۲) معتقد است در کتاب مقدس، قانون الهی مرتبط با مردسالاری، امری طبیعی تلقی می‌شود. تسلط مردان بر زنان و رهبری بی‌چون‌وچرایشان مانند فرمانروایی خدا بر آفریننده‌هایش است. «اطاعت زنان از مردان به‌سان اطاعت بدن از سر است. رهبران مرد در جامعه، نمایندگان خدا بر روی زمین هستند، از آن جهت که خدا پدر مقدس است، زنان نمی‌توانند مظهر خدا باشند» (ص. ۵۶-۵۸). فرمان‌برداری از مردان در اشکال مختلف پادشاهان، اربابان، همسران و پدران مانند فرمانی الهی است و اطاعت از آن واجب محسوب می‌شود. هم در عهد قدیم^۱ و هم در عهد جدید^۲، بر تبعیت زنان از مردان تأکید شده است.

ای زنان، همچنان که از مسیح اطاعت می‌کنید، از شوهرتان نیز اطاعت نمایید. زیرا شوهر رئیس و سرپرست خانواده است، همان‌طور که مسیح رئیس و سرپرست کلیساست. به‌همین علت بود که او جان‌ش را فدا کرد تا نجات‌دهنده کلیسا گردد. پس شما زنان نیز باید در هر امری با کمال میل از شوهر خود اطاعت کنید درست همان‌گونه که کلیسا مطیع مسیح است. (افسیسیان، ۵، ص. ۲۲-۲۴)

ساختار مردسالارانه و سلسله‌مراتبی خانواده در متون مقدس نمایانگر اقتدار جنس مذکر بر همه اعضای خانواده است. این تفوق در جنبه‌های مختلف زندگی خانوادگی اعمال می‌شود؛ مرد ارباب خانه است و زن همانند خدمتکار و حیوان‌داری او تلقی می‌شود و هر زمان که مرد اراده کند می‌تواند زن را به‌عنوان برده بفروشد. حکومت جلید دیدگاه مردسالارانه یکسانی را درباره زنان دنبال می‌کند، کنترل بدن زنان با هدف تولیدمثل و خدمت‌رسانی به جامعه مردان. به نظر می‌رسد قوانین شدید در هر دو صورت یکسان است و فقط نام آن تغییر یافته است که با قوانین مذهبی توجیه می‌شود. به‌عنوان مثال مراسم باروری عملی «مقدس» تلقی می‌شود و نه تجاوز

1. Old Testament
2. New Testament

(راسک، ۱۹۹۵، ص. ۲۵۷). در نظام اصلاح‌شده‌ای که بر سرزمین جلید حاکم است، تصویر زنان در یک موضوع خلاصه می‌شود و آن تصویر رحم‌های بارور هستند چنان‌که آفرد قبل از ورود غیرقانونی‌اش به اتاق فرمانده با خود این‌گونه می‌اندیشد: «ما برای زادوولد اینجا هستیم ... در ما هیچ چیز سرگرم‌کننده‌ای نباید باشد ... نباید ردپایی از عشق وجود داشته باشد. ما رحم‌هایی دوپا هستیم، همین و بس» (آتوود، ص. ۲۰۶-۲۰۷).

در رمان سرگذشت ندیمه، پوشش قرمز، زنان را از دیده شدن بازمی‌دارد و در عین حال آن‌ها را مانند رحم‌هایی دوپا در معرض دید مردان قرار می‌گیرند. آزادی زنان در جلید، با اجبار آن‌ها به پوشاندن بدن‌هایشان، از آن‌ها سلب شده است. پوشاندن بدن ندیمه در پوشش خاص خود می‌تواند بیانگر مفاهیم متعددی باشد ولی در بافت جامعه جلید، توجیه مذهبی، ریشه اصلی اعمال اجتماعی و سیاسی است که در مبحث بعدی این مقاله به آن پرداخته می‌شود.

۴.۲. پوشش راهی برای حفظ هویت زن

همان‌طور که اشاره شد، در کتاب مقدس تفاوت جنسیتی بنیادی و ضروری است و طبق قانون الهی توجیه می‌شود. تفاوت جنسیتی با روش‌های متعددی تحمیل می‌شود. به‌عنوان مثال در مسیحیت زنان موظفند سر خود را بپوشانند اما مردان چنین وظیفه‌ای ندارند چراکه چنین قوانینی از طرف خداوند به مردان تفویض شده است. اما می‌خواهم این موضوع را نیز یادآور شوم که هر زن باید از شوهر خود اطاعت کند و شوهر نیز از مسیح، همان‌طور که مسیح هم از خدا اطاعت می‌کند. به همین دلیل اگر در جلسه‌ای مردی با سر پوشیده، دعا یا نبوت کند، به مسیح بی‌احترامی کرده است، زیرا این پوشش یا کبله نشانه اطاعت از انسان‌هاست. همچنین اگر زنی در جلسه‌ای، با سر برهنه دعا یا نبوت کند، به شوهرش بی‌احترامی کرده است، زیرا زن با پوشاندن سر خود، اطاعت خود را از شوهرش نشان می‌دهد. اگر زن نمی‌خواهد سر خود را بپوشاند، باید موی سرش را بتراشد و اگر از این عمل خجالت می‌کشد پس باید سر خود را بپوشاند. اما مرد نباید به هنگام عبادت، سر

خود را بپوشاند و یا کلاهی بر سر داشته باشد. مرد، جلال و شکوه خداست و به شکل او آفریده شده. زن نیز جلال و شکوه مرد است. نخستین مرد، از زن به وجود نیامد، بلکه اولین زن از مرد به وجود آمد. در ضمن نخستین مرد که «آدم» بود، برای حوا آفریده نشد، بلکه حوا برای آدم آفریده شد. پس زن باید سر خود را بپوشاند تا نشان دهد که مطیع شوهرش است، این واقعیتی است که حتی فرشتگان به آن توجه دارند و به سبب آن شادند. (اول قرن‌تیان، ۱۱، ص. ۳-۹)

پوشش‌ها در رمان سرگذشت ندیمه به‌عنوان وسیله‌ای برای یکسان‌سازی ظاهر ندیمه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. مدل لباس ندیمه‌ها نمایانگر یکپارچگی ظاهری آنان با یکدیگر است و البته از نگاهی دیگر می‌تواند نمود سلب هویت آنان نیز تلقی شود. در جلید زنان با توجه به جایگاه‌های منصوب‌شده لباس‌هایی با رنگ‌های مختلف بر تن دارند. ندیمه‌ها مؤظفند که ردایی کاملاً قرمز شبیه به پوشش راهبه‌ها بپوشند:

غیر از لفاف‌های دور صورتان یکسره قرمز پوشیم: رنگ خون که شاخص وضعیت و جایگاه ماست. دامن‌هایمان ماکسی است و بلند و حائل پهن و صافی که تا روی سینه‌ها می‌آید وصل است. آستین‌هایمان بلند است. لفاف‌های سفید نیز اجباری است. لفاف‌ها برای این است که نتوانیم کسی یا چیزی را ببینیم و دیگران نیز نتوانند ما را ببینند. (آتوود، ص. ۱۵)

این نوع پوشش از نظر قدمت به پوششی که در کتاب مقدس به آن اشاره شده است برمی‌گردد و توسط سیستم مردسالارانه برای «حفظ عفت و مستور داشتن زنانگی» به کار گرفته می‌شود (کیلر، ۱۹۸۹، ص. ۵۰).

سلب هویت و انکار فردیت ندیمه‌ها، آنان را تبدیل به موجوداتی نامرئی می‌کند که از دیدن و دیده‌شدن منع شده‌اند. در جامعه جلید دیده‌نشدن ندیمه‌ها نوعی ارزش محسوب می‌شود چرا که نمایانگر عفت است زیرا «تواضع یعنی دیده‌نشدن... دیده‌شدن یعنی... فتح‌شدن. شما دخترا باید فتح‌نشدنی باشین» (آتوود، ص. ۴۷). جامعه جلید این پوشش را وسیله‌ای برای مصونیت بدن ندیمه در برابر مزاحمت و

آسیب می‌داند. در جامعه کنترل‌شده جلید، پوشاندن اجزای بدن اجباری است و هر نوع مزاحمت برای دیدن آنچه پشت پوشش‌هاست به معنی تخطی کردن از قوانینی است که جایگاه زن در آن تعریف شده است. حتی آینه‌ها از دسترس ندیمه‌ها دور هستند چراکه این زنان نباید به زیبایی خود اهمیت بدهند و هر نوع بازتاب بدنشان در واقع نوعی سرپیچی از قانون پوشیده‌بودن بدن آنهاست. حتی رنگ قرمز لباس‌هایشان بار معنایی منفی دارد. «رنگ قرمز لباس و معنای آن [ریتا^۱ را] دلخور کرده است. فکر می‌کند ممکن است مریض شوم یا بلایی سرم بیاید» (ص. ۱۷). آینه‌ای که بر روی دیوار سالن نصب شده است آفرد را به شکل شمایی تیره نشان می‌دهد و نه انسانی کامل. آفرد همواره به شکل ظاهری و هیکل خودش می‌اندیشد و به دنبال یافتن راهی است برای خلاص شدن از ردای قرمزی که بدن او را محبوس کرده و به اجبار باید بر تن داشته باشد. نبود آینه آفرد را به مرز بی‌هویتی می‌کشاند چنان‌که با دیدن انعکاس تصویر خود در آینه، نمی‌تواند تمامیت بدن خود را آن‌گونه که هست درک کند: «هنگام پایین رفتن از پله‌ها می‌بینمش، مدور، محدب، ستونی شیشه‌ای مثل چشم ماهی، تصویر خودم در آن چون سایه‌ای کج و معوج، تقلیدی هزل‌آمیز از خودم، پری‌ای با شنل قرمز که یک لحظه به قهقرای بی‌قیدی خطرآفرینی سوق می‌یابد، راهبه‌ای غرق خون» (ص. ۱۶).

عمه لیدیا به ندیمه‌ها یادآور می‌شود که هر نوع تعرض و دست‌درازی نسبت به بدن آنان، تقصیر زنان است و نه کس دیگر. زنان در گذشته حکم اشیا را داشتند:

«مثل گوشت سرخ‌شده روی سیخ به خودشون روغن می‌مالیدن». وقتی بدن زنان بدون پوشش است و در معرض دید مردان است، هر نوع اتفاق «نفرت‌انگیز، پست یا هولناک» ممکن است برایشان بیفتد. «زندگی موفقیت‌آمیز از نظر او زندگی‌ای بود که از چیز/ دور بود، که چیز/ درش راه نمی‌یافت. این چیز/ برای زنانی محترم اتفاق نمی‌افتد» (آتوود، ص. ۸۵).

آفرد هنگام دیدن توریست‌های ژاپنی آزادی گذشته خود را به یاد می‌آورد. دامن‌های کوتاه، کفش‌های پاشنه‌دار، موهای پوشیده و رژ لب را شهوت‌انگیز تعریف می‌کند و در مقایسه با لباس‌های کاملاً پوشیده او، این زنان «تقریباً برهنه» و «وقیح» هستند او نمی‌تواند از این زنان چشم بردارد و از دیدن آن‌ها هم به وجد آمده و هم منزجر شده است: «به نظر می‌آید لباس به تن ندارند... بعد فکر می‌کنم، من نیز زمانی همین‌طور لباس می‌پوشیدم. این آزادی بود. می‌گفتند غربی شده» (ص. ۴۶-۴۷).

در این رمان، بدن ندیمه‌ها در همه شرایط حتی زمانی که تنها هستند آسیب‌پذیر است. حمام تنها مکانی است که آن‌ها می‌توانند لباس‌هایشان را در بیاورند و بدن خود را بدون هرگونه پوششی ببینند. پوشش اجباری و دائمی آفرد باعث شده که او احساس خود را به بدنش از دست بدهد به گونه‌ای که عریانی‌اش برایش بیگانه است. علاوه بر این، از نگاه کردن به بدن خود بیزار است.

حمام یک ضرورت است، اما فرصت مغتنمی نیز هست. فقط برداشتن لفاف‌های سفید و روبنده، فقط حس کردن دوباره موهایم با دست‌های خودم فرصتی طلایی است. حالا موهایم بلند و اصلاح نشده است. موها باید بلند، اما پوشیده باشند. عمه لیدیا می‌گفت... برهنگی‌ام برایم غریب است. تنم به نظر منسوخ و کهنه می‌آید. آیا واقعاً در ساحل مایو می‌پوشیدم؟ بله، بی‌شک در میان مردها بدون نگرانی از این که پاهایم، بازوهایم، ران‌هایم و پشت‌م معلوم‌اند که دیده می‌شوند. شرم‌آور، گستاخانه، از نگاه کردن به تنم ابا دارم، نه به خاطر شرم‌آور یا گستاخانه بودنش، بلکه چون نمی‌خواهم ببینمش. نمی‌خواهم به چیزی که تا این حد تحت‌الشعاعش هستم نگاه کنم. (ص. ۹۸)

چنان‌که آفرد در این صحنه مطرح می‌کند، پوشش به‌عنوان نمادی از نشان دادن ارزش‌ها و باورهای زنان ساکن جلید، نمایانگر هویت فردی آنان است به گونه‌ای که داشتن پوشش حکایت‌گر داشتن هویت و نداشتن پوشش نشانگر تزلزل شخصیت و هویت فردی یک زن محسوب می‌شود. اهمیت این موضوع در بیشتر نقدهای این

رمان مطرح شده است. چنان‌که ون ویچلن (۲۰۱۲) بر این مطلب تأکید می‌کند: پوشش می‌تواند زنان را با «نفی بدنشان» صرفاً به یک نشانه تبدیل کند (ص. ۲۱۴). بنابراین پوشش می‌تواند نمادی از بدن زنانه باشد که براساس مصداق‌های مذهبی، سیاسی و جنسیتی معنی پیدا می‌کند. از این منظر، پوشش صرفاً یک نشانه نیست بلکه نمادی است که انواع مختلف ایدئولوژی‌ها را در فضاها و اجتماعی منعکس می‌کند. پوشش، زنان را هم از دیدن و هم از دیده‌شدن باز می‌دارد. در دیدگاه کلی‌تر، این نوع پوشش سلب هویت از زنان و ستم بر جامعه آنان را نشان می‌دهد. پوشش زنان، در واقع، نمایانگر مرکزیت اقتدار مردانه، تخیل و کنجکاوای آن‌ها برای دخول و دسترسی به بدن زنان و نیز یکی از ابزارهای کنترل در جامعه به‌شمار آید.

۵. دیدگاه‌های سیاسی

در رمان سرگذشت ندیمه یکی از عوامل تعیین‌کننده در ارائه نمادین بدن زنانه، تفسیر مفاهیم براساس تعابیر سیاسی است. حبس و مراقبت بدن را می‌توان از منظر اهداف سیاسی بررسی کرد. این بخش از مقاله نقش‌های مختلف نفوذ قدرت بر بدن را بررسی می‌کند. همان‌طور که نموده‌های مختلف بدن نشان داده‌اند، بدن یک عنصر واحد نیست بلکه مفهومی متأثر از بافت اجتماعی است. دیدگاه‌های سیاسی یکی از بخش‌های اساسی مرتبط با بدن در این رمان هستند. از منظر سیاسی، بدن زنان، نمودی از ساختار قدرت حاکم است. در رمان سرگذشت ندیمه، بدن زنان توسط سیستم مردسالارانه، که آن را خطر یا تهدید تلقی می‌کنند، به شدت تحت مراقبت و نظارت قرار می‌گیرد. زنان خود را از نگاه مردان می‌بینند. به عبارت دیگر این «خودمراقبه‌گری» به عنوان یک اصل در وجود زنان در این جامعه درونی شده و زنان را تبدیل به پلیس‌هایی از جنس همان ساختار قدرت می‌کند که آن‌ها را طرد و از بدن‌هایشان، که در آن اسیر شده‌اند، بیگانه کرده است (ص. ۶۲). حضور همیشگی مراقبت در سخن لیدیا خود را به وضوح نشان می‌دهد: «جمهوری جلید مرز نمی‌شناسد. در درون ماست» (آتوود، ص. ۴۰).

در راستای روشن کردن دیدگاه سیاسی نسبت به زن در کتاب سرگذشت ندیمه می‌توان از توصیف فدرستون در توضیح تأثیر اعمال انضباطی، اجتماعی و کیفری بر بدن انسان، استفاده کرد. او بدن را ماشینی تلقی می‌کند که می‌تواند تعمیر و بازسازی شود و یا از پتانسیل‌های مکانیکی آن برای افزایش سودآوری استفاده شود (فدرستون و دیگران، ۱۹۹۱، ص. ۲۳۳).

در سرگذشت ندیمه، نظارت و مراقبت با هدف کنترل دقیق صورت می‌گیرد و بدن ندیمه‌ها نیازمند بازرسی و نظارت مداوم و دقیق است. از ابتدای داستان، توصیف‌ها نشان می‌دهد که ندیمه‌ها در مکان‌هایی بسته مانند پادگان یا زندان نگاه‌داری می‌شوند: «تخت‌ها را با فاصله چیده بودند تا نتوانیم با هم حرف بزنیم. ملافه‌هایمان فلانل بود مثل ملافه بچه‌ها. پتوهای ارتشی داشتیم ... عمه سارا و عمه الیزابت مدام در اتاق گشت می‌زدند. باتوم‌های برقی‌شان از تسمه کمربندهای چرمی‌شان آویزان بود» (آتوود، ص. ۸).

از نظر سیاسی ظاهراً فرمانده قدرتمندترین فرد رمان است، اما براساس روایت آتوود از طبقات مختلف اجتماعی در جلید، صرفاً مردان بالاترین مقام‌های قدرتمند به‌شمار نمی‌آیند. این حکومت استبدادی، دارای سلسله مراتبی است که در نتیجه آن قدرت در دست زنان عالی‌رتبه (مانند همسر فرمانده، عمه‌ها و فرشته‌ها) نیز قرار می‌گیرد. این زنان فرمانده بر زنان تحت سلطه خود حکمرانی می‌کنند (سمکارا، ۲۰۰۶، ص. ۳۴-۳۵). در این رمان، روابط پیچیده حوزه‌های فردی و اجتماعی نمایانگر تغییر مداوم روابط قدرت میان جنسیت‌هاست. در حکومت خودکامه جلید، نقش زنان عالی‌رتبه همانند نقش ارتش است. به‌عنوان مثال «عمه‌ها^۱ تعالیم جامعه جلید را میان زنان اشاعه می‌دهند و قانون زن‌سالارانه را که شکلی از ارتش به خود گرفته است اعمال می‌کنند» (آتوود، ص. ۵۳). اگرچه آن‌ها قدرت مردان را ندارند، می‌توانند این قدرت را به نحوی بر زنان زیردست خود اعمال کنند. نمونه دیگر

همسر فرمانده است که روند باروری و نتیجه آن را کنترل می‌کند اما در واقع این آفرد است که بر او برتری جنسی دارد.

۵. ۱. نظارت پزشکی بر بدن زنان به مثابه کنترل سیاسی

نکته دیگر قابل ذکر در بررسی دیدگاه سیاسی، روش نویسنده در بیان اشارات ضمنی به واحدهای نظارتی در جلید است. آتوود در نقد این جامعه خودکامه نظارت پزشکی را همچون ابزاری برای کنترل و حفظ قدرت به کار می‌گیرد. چنان‌که مراقبت پزشکی از ندیمه‌ها نشان‌دهنده جایگاه سیاسی علم پزشکی جهت کنترل باروری است و به وسیله آن میزان فرمان برداری ندیمه‌ها مورد ارزیابی حاکمان قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر به کمک مراقبت‌های پزشکی و با استفاده از نظارت سازماندهی شده، بدن ندیمه‌ها تبدیل به ابزاری منفعل شده و با تحمیل وظیفه «تولیدمثل» در خدمت قدرت حاکم قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، پزشکان ظاهراً بدن ندیمه را برای اهداف پزشکی معاینه می‌کنند اما در واقع از قدرت خود در جهت افزایش قدرت جنسی و سیاسی بهره می‌برند (سمکارا، ۲۰۰۶، ص. ۵۳-۵۴).

کوپر (۱۹۹۵) مفهوم نگاه پزشکی^۱ فوکو^۲ را برای بررسی نگاه پزشک به عنوان یکی از ابزارهای نظارت جهت استثمار بدن زنانه به کار می‌گیرد. وی در مطالعاتش به راه‌هایی که زنان جلید هویت خود را از دست داده‌اند، اشاره می‌کند. در رمان سرگذشت ندیمه، نظارت به دو شکل دیده می‌شود: «جنسیت مردانه» و «دیکتاتوری مردسالار». مراقبت جنسی یک نوع کنترل سیاسی، تفوق و نظارت جهت مداخله در بدن زنانه به شمار می‌آید و معاینه پزشکی منظم پزشکان و دانش عینی آن‌ها در بررسی داخل بدن ندیمه‌ها بیانگر «ازتاب کل سیستم نظارت پزشکی جلید» است. مأموران مراقبت^۳، آزادی و اجازه ورود به تمامی جنبه‌های شخصی زندگی مردم جلید را دارند و در نگاهی جامع‌تر می‌توان گفت که نگاه پزشکی نمایانگر «نگاه مردسالارانه

-
1. Clinical eye
 2. Foucault
 3. The Eye

و خودکامه» است. در حکومت استشارگر مردسالارانه جلید، بدن زنان به «محل ترس، تشویش و میل مردانه تبدیل می‌شود و اعضای جنسی معنای سیاسی خود را از طریق وسواس فکری دائمی جامعه مردان در نظارت، کنترل، استعمار و نابودی بدن زنانه در بافت‌های مختلف به دست می‌آورند» (ص. ۵۱-۵۳).

علاوه بر نظارت سیاسی، سوءاستفاده‌های پزشکان با مجوز معاینه‌های پزشکی، نیز در این رمان به تصویر کشیده شده است. در یکی از صحنه‌های ناخوشایندی که آفرد توصیف می‌کند تعرض پزشک به وی را به هنگام معاینه این‌گونه روایت می‌کند:

«ملافه از روی پوستم کنار زده می‌شود... انگشتی سرد، لاستیک پوش و ژله‌مانند معاینه‌ام می‌کند... می‌تونم کمکت کنم... دست اوست که از پایم بالا می‌خزد؟ دستکش را درآورده. «در قفله. هیچ‌کس تو نمی‌آد. هرگز نمی‌فهمن که بچه اون نیست». (آتوود، ص. ۹۳)

۲.۵. زوال فردیت و نمود بدن به‌مثابه شیء

در رمان سرگذشت ندیمه، عدم حق مالکیت زنان را می‌توان یکی از راه‌های تملک و تحمیل قدرت دانست. ندیمه‌ها از هر نوع آزادی شخصی محروم‌اند و حتی نامشان از آن‌ها گرفته شده است. شکل مردانه نام‌هایی که به آن‌ها منسوب شده است بازتاب رابطه رئیس و مرئوس با فرماندهان است. به‌عنوان مثال نام «آفرد» معانی متعددی دارد: کسی که برای جامعه قربانی می‌شود، آفرد نام دارد چون لباسی قرمز می‌پوشد^۲ (کیلر، ۱۹۸۹، ص. ۴۷).

علاوه بر این، نقض مالکیت کامل بدن زنان آنان را از بدن‌هایشان بیگانه می‌سازد. آفرد می‌اندیشد: «وجودم چیزی است که حالا باید تنظیم کنم، مثل کسی که متن سخن‌رانی‌ای را تنظیم می‌کند. آنچه باید ارائه دهم نه چیزی زاده شده، که چیزی ساخته شده است» (آتوود، ص. ۱۰۳). این دیدگاه نشان می‌دهد که چگونه بدن به‌محض مالکیت پذیرفتن بیگانه می‌شود. بدن آفرد به یک شیء تقلیل یافته و به

1. Offered

2. Of red

دارایی‌ای تبدیل می‌شود که به دست فرمانده ساخته شده و مالکیت می‌پذیرد و در نهایت به نفع جامعه استفاده می‌شود. بدن آفرد به حیوانی تشبیه شده است که به قصد مالکیت زندانی و شماره‌گذاری شده است؛ نوعی خال‌کوبی بر مچ او نوشته شده است که آفرد آن را یک سرمایه کم یاب تلقی می‌کند: «حالا خواه‌ناخواه چشمم به خال‌کوبی روی مچ پایم می‌افتد. چهار رقم و یک چشم، گذرنامه‌ای بالعکس، که تضمین می‌کند هرگز در منظره‌ای دیگر محو نشوم. من خیلی مهم و خیلی نادر هستم. من یکی از منابع طبیعی هستم» (ص. ۱۰۱). آفرد همچنین بعد از جشن سلیطه خانه^۱ شب را با فرمانده سپری می‌کند و حس شیء‌بودگی خود را این‌گونه توصیف می‌کند: «دارد نوازشم می‌کند، از فرق سر تا نوک پا ... دستش بی‌حرکت می‌ماند. قوزکم را لمس می‌کند، آهسته مثل النگو، همان‌جا را که خال‌کوبی شده، همان خط بریلی که می‌تواند بخواندش، داغ گاو و گوسفند. معنایش تملک و تصاحب است» (ص. ۳۸۴).

بیگانگی بدن ندیمه همچنین در نمود تکه‌تکه شده^۲ بدن قابل بررسی است. همان‌طور که در بخش دیدگاه‌های مذهبی اشاره شد، حجاب یکی از اساسی‌ترین راه‌های پوشش ندیمه است. می‌توان اظهار داشت که این نوع نمود، شکل تکه‌تکه شده از بدن را ارائه می‌دهد و به شیء‌شدگی^۳ ندیمه‌ها می‌انجامد. ندیمه‌ها موظف‌اند که تقریباً تمام اجزای بدن خود را بپوشانند و فقط بخشی از صورتشان مشهود است چرا که قابل رؤیت بودن، آنان را در برابر تجاوز آسیب‌پذیر می‌کند. «چیزی که مجاز به دیدنش هستند فقط لفاف‌های سفید، بخشی از صورت، چانه و گوشه‌ای از دهان است. عاقل‌تر از آن هستم که به صورت مترجم نگاه کنم. اکثر مترجم‌ها مأموران مراقبت هستند... تواضع یعنی دیده نشدن» (آتوود، ص. ۴۷).

-
1. Jezebels
 2. Fragmentation
 3. Objectification

نمود تکه‌تکه شده بدن توسط میلز (۱۹۹۵) در رویکرد سبک‌شناسی فمینیستی^۱ بررسی شده است. این نوع نمود بدن در ادبیات پورنوگرافی و مجلات زیبایی به‌وفور دیده می‌شود. اثرات اولیه شیوه تکه‌تکه شدن، زوال شخصیت^۲، شیء‌شدگی و تقلیل بدن به اجزایش است. میلز (۱۹۹۵) معتقد است که تکه‌تکه شدن دیدگاه زنانه با نگاه مردانه^۳ مرتبط است چرا که زن یک «موجود فیزیکی آگاه» به‌شمار نمی‌آید و همواره هدف نگاه مرد تلقی می‌شود (ص. ۱۷۱). در این رمان می‌بینیم که از ندیمه‌ها صرفاً به‌منظور توانایی تولیدمثل استفاده می‌شود؛ آن‌ها رحم‌هایی دوپا هستند که نقش باروری‌شان تعرض مردان را توجیه می‌کند. اجزای بدن ندیمه به‌جای کل بدن او عاملیت^۴ پیدا می‌کنند و در عوض کلیت زنان به موجوداتی منفعل تبدیل می‌شود. جفریز (۲۰۰۷) معتقد است که جداسازی اجزای بدن، مخصوصاً آن دسته از اجزایی که به نقش جنسی و باروری مرتبط است، جنسیت را با فردیت در تساوی قرار می‌دهد و درک زنان از خود و ارتباط با نقش‌های اجتماعی‌شان را تحت تأثیر قرار می‌دهد (ص. ۷۱). در رمان سرگذشت ندیمه، به بدن ندیمه به شکل تکه‌تکه شده اشارات متعددی شده است. هدف اصلی نگه‌داری ندیمه‌ها در تعالیم جلید واضح است و اجزای باروری بدن در اعمال اجتماعی به‌طور مکرر مورد اشاره قرار می‌گیرد. به‌عنوان مثال عمه لیدیا به ندیمه‌ها تذکر می‌دهد: «واسه کاری که ما با شما داریم داشتن دست و پا ضروری نیست» (آتوود، ص. ۱۴۱). عمه لیدیا به رحم و نقش باروری آن به‌عنوان جز اساسی و مفید بدن برای رسیدن به اهداف حکومت اشاره می‌کند. آفرد به نقش باروری خود احاطه دارد و به بدن خود به‌عنوان یک آوند که از دو بخش مجزای درونی و بیرونی تشکیل شده است نگاه می‌کند: «ما فقط آوندیم. تنها اندرون ماست که اهمیت دارد» (ص. ۱۴۷). او درک کنونی خود از بدنش را با گذشته مقایسه می‌کند: «پاره ابری هستم، که حول یک کانون مرکزی سفت و یخ‌زده

1. Feminist Stylistics
2. Depersonalization
3. Male focalization
4. Agency

شده‌ام، مرکزی به شکل گلابی، که سفت و حقیقی‌تر از من است و در دل لفاف نیمه شفافش با تالوئی سرخ می‌درخشد. در دلش فضای خالی‌ای هست، گسترده چون آسمان شب و تیره و هلالی» (ص. ۱۱۴). این نمونه‌ها نشان می‌دهند که چگونه اعضای بدن ندیمه مجزا شده تا براساس اهداف اجتماعی و سیاسی مورد استفاده قرار گیرد.

آفرد از اعمال قدرت در جلید آگاه است. او می‌داند که ابزاری در دست حکومت است و فاقد هر نوع آزادی و یا قدرت مبارزه علیه آن است. آفرد بدن خود را در اختیار حکومت قرار می‌دهد چون می‌داند راه دیگری برایش نمانده است. وی از زمانی که از فرزند خود دور افتاده است در خانه فرمانده اقامت می‌کند و از سرنا جوی سراغ فرزندش را می‌گیرد اما سرنا جوی خبر را نزد خود نگه می‌دارد و از آن به‌عنوان وسیله‌ای برای اجبار آفرد به آبستن شدن با نیک استفاده می‌کند بی‌آنکه به وی بگوید هیچ‌گاه قرار نیست فرزندش را ببیند. آفرد ظاهراً تسلیم قوانین تحمیلی شده است که از او قوی‌ترند:

من درد نمی‌خواهم. نمی‌خواهم یک رقاص باشم، پاهایم در هوا باشد، با سری مستطیلی شکل و بی‌صورت زیر پارچه‌ای سفید. نمی‌خواهم عروسکی باشم آویزان از دیوار. نمی‌خواهم فرشته‌ای باشم بی‌بال. می‌خواهم زندگی کنم، در هر شکل ممکن. تنم را به چنگال دیگران می‌سپرم. می‌توانند هرچه خواستند با من بکنند. من فرومایه‌ام. برای اولین بار قدرت حقیقی‌شان را حس می‌کنم. (آتوود، ص. ۴۳۰)

۵. ۳. پتانسیل بدن زنان به‌مثابه نیروی قدرتمند

به نظر می‌رسد، برخلاف تمامی محدودیت‌های بدن، آفرد به نقشی که بدنش ایفا می‌کند آگاه است و از توانایی خود در جهت استفاده از قدرت بدنش علیه مردان لذت می‌برد. در رمان می‌بینیم که آفرد به بدنش احاطه دارد؛ او تشنه دانش و نیز شرکت در فعالیت‌هایی است که از آن‌ها منع شده است مانند خواندن، بازی کردن، نوشیدن و رابطه جنسی با نیک. شرکت در این اعمال غیرقانونی نشان می‌دهد که او از وجود قدرتمند بدن خود، خوشنود است؛ خاطرات لذت‌بخش و مادرانه‌اش در

برابر مقررات مقاومت می‌کند و هویتش را حفظ می‌کند و این نوع فعالیت‌ها می‌تواند ابزاری در جهت آزادی‌اش باشد (اسکیتز، ۲۰۰۳، ص. ۱۱۳).

برداشت آتوود از مفهوم قدرت در رمان سرگذشت ندیمه از نظر سیاسی با مفهوم قدرت به تعبیر فوکو هم‌خوانی دارد. به نظر فوکو، قدرت به معنای تسلط تثبیت‌شده فرد، بر گروه یا طبقه خاصی نیست. قدرت در دست یک نفر متمرکز نمی‌شود. تفاوتی بین صاحبان قدرت و مطیعان آن ایجاد نمی‌کند. قدرت عنصری اساسی است که در همه‌جا وجود دارد و به‌مثابه زنجیری عمل می‌کند که تمامی روابط پیچیده را تحت سلطه خود قرار داده است. قدرت همچون کالایی مصرفی و یا ثروت وابسته به مکان و یا منحصراً در دسترس عده خاصی نیست بلکه پدیده‌ای جامع است که به شکل شبکه‌ای فراگیر، منسجم و زنجیره‌وار اعمال می‌شود. افراد صرفاً هدف قدرت نیستند و عامل گسترش آن نیز به‌شمار می‌آیند. به‌عبارت‌دیگر افراد ابزارهای انتقال قدرت هستند و نه مرکز اعمال آن. در نتیجه این سیستم، قدرت در بافت جامعه تولید می‌شود، توسط ابزارهای مختلف اعمال می‌شود، ترویج و تغییر شکل می‌یابد (فوکو، ۱۹۸۰، ص. ۹۸).

فوکو معتقد است، در هر جایی که قدرت وجود دارد مقاومت نیز رخ می‌دهد و در این صورت است که قدرت معنا پیدا می‌کند. قدرت تنها بر سوژه‌های آزاد اعمال می‌شود. منظور از سوژه آزاد سوژه‌های فردی یا جمعی هستند که برای مقاومت در برابر قدرت با پتانسیل‌های متعددی که رفتارها و کنش‌های خاصی را به دنبال دارد تشخیص داده می‌شوند. آزادی در واقع شرایط مناسب را برای اعمال قدرت فراهم می‌کند زیرا بدون حضور آزادی، قدرت صرفاً ابزار فیزیکی خشونت محسوب می‌شود (فوکو، ۱۹۸۲، ص. ۷۹۰). البته همان‌طور که شرح آن در بالا آمد آزادی در معنی رایج آن در جلید وجود ندارد؛ آنچه هست تقلای افراد برای به چالش کشیدن سلطه حکومت است.

آفرد رابطه مخفی خود با فرمانده و نیک را «غیرقانونی» تلقی می‌کند. او می‌داند که رابطه داشتن با نیک در عین این که خطرناک است همچون «فریاد» یا «شلیک کردن

به کسی» جسورانه هم هست. شاید اظهار اینکه بدن آفرد به‌عنوان نیرویی قدرتمند استفاده شود بیانی متناقض باشد. به‌عنوان مثال، آفرد بدن خود را در معرض دید نگهبانان قرار می‌دهد که فقط می‌توانند با چشمانشان زنان را لمس کنند. او به انفعال خودآگاه است ولی با وجود این از قدرتی که برای اغوای مردان دارد لذت می‌برد. جامعه مردسالار جلید هیچ نوع دسترسی به زنان ندارد در نتیجه هر نوع برخورد آن‌ها با بدن زنانه برایشان دشوار است چرا که آن‌ها را فقط با تصورات شهوت‌انگیز خود تنها می‌گذارد:

وقتی از آن‌جا دور می‌شویم، می‌دانم که ما را نگاه می‌کنند، این دو مرد که هنوز اجازه ندارند زن‌ها را لمس کنند. در عوض با چشم‌هایشان لمس می‌کنند و من کمی باسبم را تکان می‌دهم و حس می‌کنم که دامن بلند قرمزم دور پاهایم حرکت می‌کند. مثل این است که از پشت حصار بیلاخ نشان‌شان بدهی یا استخوانی را دور از دندان رس سگی نگاه‌داری و به سخره‌اش بگیری. برای این‌کار از خودم شرمم می‌آید، چون هیچ‌یک از این‌ها تقصیر مردان نیست. آن‌ها خیلی جوان‌اند. (آتوود، ص. ۳۷)

این شواهد متنی از رمان نشانگر این است که مقاومت دقیقاً در جایی که از آن جلوگیری می‌شود می‌تواند رخ دهد. بدن آفرد همیشه تحت نظارت، کنترل و دخالت ابزارهای قدرت است اما او از این بدن به‌عنوان عنصری برای مقاومت در برابر محدودیت استفاده می‌کند. آفرد با روایت داستان حبسش، به بدن خود باز می‌گردد، بدنی که «از او مصادره شده است، بدنی که به یک بیگانه غیرعادی، شمایی بیمار یا مرده، مصاحبی زنده و علت و محل خویشتن‌داری تبدیل شده است» (سیکسوس، کوهن و کوهن، ۱۹۷۶، ص ۸۸۰).

آفرد با شرکت‌کردن در فعالیت‌های غیرقانونی، گذشتن از مرزهای تبیین شده جامعه جلید و نیز نوشتن تجربیات حبسش توانایی این را دارد تا ثابت کند بدنش دیگر جزئی بیگانه از او نیست و قادر به شکستن بندهای تحمیل شده است.

۶. نتیجه‌گیری

همان‌گونه که در این مقاله اشاره شد، بدن زنانه جایگاه نشان‌دادن مصادیق مختلف قدرت است. بدن از راه‌های مختلف همواره تنبیه می‌شود و مورد سوء استفاده و دخالت قرار می‌گیرد. از آنجایی که بدن عنصر اساسی رمان آتوود به‌شمار می‌آید، این تحقیق تلاش کرده است به بررسی نمودهای مختلف بدن در مفروضات زیست‌شناختی و اجتماعی بپردازد. نمود زیست‌شناختی بدن به نابرابری ضروری جنسیت‌ها اشاره می‌کند و بر توانایی‌های طبیعی و ذاتی زنان مانند باروری تأکید دارد. ندیمه‌ها با توانایی تولی مثل خود شناخته می‌شوند و باروری کلید نجات آن‌هاست. باورهای دینی که در متن کتاب مقدس به آن‌ها اشاره شد، نمایانگر ایدئولوژی مردسالار و دیدگاه منفی نسبت به زنان است. تلمیح‌های متعدد دینی نشانگر استفاده ابزاری از بدن ندیمه برای تولیدمثل را نشان داده و بر اقتدار مردان و تبعیت زنان از مردان تأکید می‌کند. بافت اجتماعی رمان همچنین نگاه کالایی به بدن و نیز راه‌های مختلفی را که بدن توسط ابزارهای مختلف قدرت به‌نام اصلاحات اجتماعی تبدیل به شیء شده و مورد استثمار قرار گرفته است تأیید می‌کند. ابزارهای مختلف قدرت مانند مأموران مراقبت، فرماندهان و پزشکان نمود جامعه خودکامه هستند. در این رمان آتوود علاوه بر نشان‌دادن مصادیق نظارت و کنترل بر بدن ندیمه، از سوی دیگر بدن زنان را نیرویی قدرتمند می‌داند که در مقابل این نظارت، توانایی مقاومت دارد. روایت آفرد از تجربیات اطاعت و تسلط بر بدنش، به‌عنوان سرپیچی از جامعه مردسالارانه جلید، می‌تواند امیدی هرچند کم‌سو را برای گسستن بندهای انقیاد و تلاش برای دستیابی به آزادی در جامعه سرکوب‌گر جلید نوید دهد.

کتابنامه

آتوود، م. (۱۳۸۲). *سرگذشت ندیمه*. ترجمه سهیل سُمی. تهران، ایران: ققنوس.

- Beauvoir, S. D. (2010). *The second sex* (C. Borde & S. Malovany-Chevallier, Trans.). New York, NY: Alfred A. Knopf.
- Butler, J. (1990). *Gender trouble: Feminism and the subversion of identity*. New York, NY: Routledge.

- Cixous, H., Cohen, K., & Cohen, P. (1976). The laugh of the Medusa. *Signs: Journal of Women in Culture and Society*, 1(4), 875-893.
- Cooper, P. (1995). Sexual surveillance and medical authority in two versions of the handmaid's tale. *The Journal of Popular Culture*, 28(4), 49-66.
- Falwell, J. (1980). *Listen, America!* New York, NY: Doubleday.
- Featherstone, M., Hepworth, M., & Turner, B. S. (1991). *The body: Social process and cultural theory*. London, England: Sage.
- Foucault, M. (1980). Two lectures. In C. Gordon (Ed.), *Power/knowledge: Selected interviews and other writings, 1972-1977* (pp. 78-108), (C. Gordon, L. Marshall, J. Mepham, & K. Soper, Trans.). New York, NY: Pantheon Books.
- Foucault, M. (1982). The subject and power. *Critical Inquiry*, 8(4), 777-795.
- Jeffries, L. (2007). *Textual construction of the female body: A critical discourse approach*. London, England: Palgrave Macmillan.
- Kaler, A. K. (1989). A sister, dipped in blood: Satiric inversion of the formation techniques of women religious in Margaret Atwood's novel the handmaid's tale. *Christianity & Literature*, 38(2), 43-62.
- Mills, S. (1995). *Feminist stylistics*. London, England: Routledge.
- Raschke, D. (1995). Margaret Atwood's the handmaid's tale: False borders and subtle subversions. *Lit: Literature Interpretation Theory*, 6(3-4), 257-268.
- Ruether, R. R. (1982). Feminism and patriarchal religion: Principles of ideological critique of the Bible. *Journal for the Study of the Old Testament Sheffield*, 22, 54-66.
- Sceats, S. (2003). Sharp appetites: Margaret Atwood's consuming politics. In S. Sceats (Ed.), *Food, consumption and the body in contemporary women's fiction* (pp. 94-124). New York, NY: Cambridge University Press.
- Somacarrera, P. (2006). Power politics: Power and identity. In C. A. Howells (Ed.), *The Cambridge companion to Margaret Atwood* (pp. 43-57). New York, NY: Cambridge University Press.
- Turner, B. S. (2008). *The body and society: Explorations in social theory*. London, England: Sage.
- Van Wichelen, S. (2012). The body and the veil. In B. S. Turner (Ed.), *The Routledge handbook of body studies* (pp. 206-216). London, England: Routledge.